

بحران میانسالی و تفکرات پارانوئیدی

Photo: robodread/www.shutterstock.com

ماهرخ غلامحسین پور

«می گوید با دامادهایت به نوبت می خوابی...»

پشت بندش قسم می خورد که خودش با چشم های خودش دیده و کور بشود اگر دروغ بگوید.

شریفه چهار داماد معقول دارد. هر کدام از آن یکی بهتر. خودش هم از آن زن های سالار و استخوان دار که اهالی محل و اقوام دور و نزدیک بر سر خلق و خو و مرامش قسم می خورند.

همزمان با واگویه کردن حال و روز این روزهایش، سرش را می گذارد روی شانه ام و گریه می کند:

«هر روز اسم یکی شان را می آورد. یک روز می گوید چرا دیروز که حمید آمده بود اینجا بدو بدو رفتی پیراهنت را عوض کردی؟ چرا کاظم که سر سفره شام داشت لطیفه تعریف می کرد هر و کر خندیدی؟ چرا مهرزاد گفت مادر جان شما جلو بنشیند، تو هم از خدا خواسته پریدی رفتی صندلی جلوی ماشین نشست؟ لابد می خواسته دستمالی ات کند مردک الدنگ، وگرنه چرا باید اصرار می کرد؟»

شریفه از آن مدل زن هاست که تصور کتک خوردنش محال است. همه عمرش به زنی شهره بوده که زیر بار زور نمی رود. اصلا از آنها که تا مشکلی هر گوشه خانواده پیش می آید، می روند دنبالش تا بیاید و درز مشکل را بگیرد و صلح و صفا ایجاد کند.

اینکه شریفه خانم که ۰۲ سال از آقا هوشنگ جوانتر و سرپا تر است، آن قدر کتک بخورد که تن و بدنش کبود بشود، آن هم از آقا هوشنگی که سال هاست از بیماری عفونت مفصلی رنج می برد و بیماری، قدش را خمیده کرده و اثری از روزهای جوانی اش نمانده و کلا با بادی می رود و آید، امر عجیب و دور از ذهن است.

او اما حین درد دل کردن هایش، آستین و پاچه شلوارش را بالا می زند و من دلم آشوب می شود.

بیشتر بخوانید:

[تعطیلات و افزایش ساعات کار خانگی](#)

[رسانه ملی، مروج خشونت خانگی؟](#)

[وقتی اختلال روحی به جنایت ختم می شود](#)

می گوید: «مجبورم سکوت کنم به خاطر زندگی دخترها و ترس از بی آبرویی. دور و برش را می گیرم. او هم شروع می کند به بهانه جویی. چند روز پیش هفت بار مرا با ظرف نیمرو از سر سفره صبحانه به آشپزخانه برگرداند. یک بار گفت سفت است، یک بار گفت نمکش زیاد است، یک بار گفت شل است، یک بار گفت نانمش سوخته و بالاخره بار هفتم که هیچ بهانه ای نداشت زد زیر ماهیتابه و گفت سیرم. همان موقع ترانه و شوهرش طبقه بالا خوابیده بودند. برای همین هم دم برنیاوردم.»

از آن جایی که شریفه خانم در روزهای جوانی درگیر سوءظن همسرش نبوده یا دست کم به شکل و شمایل امروز این مسئله آزارش نمی داده، از خانم «راضیه دهدشتی»، روانشناس بالینی می پرسم ممکن است میانسالی و پیری موجب بروز بد گمانی یا اختلال پارانوئید شود؟

پاسخ او مثبت است و می گوید بحران میانسالی، افسردگی هایی که در سنین بالا بروز می کنند، ترس از مرگ و تنهایی یا واهمه طرد شدن در روزهای ناتوانی، می توانند موجب ایجاد یا بدتر شدن بد گمانی در افراد بشوند:

«بینید متاسفانه جای خالی تحقیقات مفصل و آماری در مورد افراد میانسال و سالخورده در کشور ما به خوبی دیده می شود. افراد میانسال بیش از سایر افراد جامعه در معرض آسیب هستند. بی اعتمادی و اختلال شخصیت پارانوئید خاص یک سن و سال نیست ولی این اختلال که عمدتاً مردانه تر است، در سنین میانسالی زمینه بروز بیشتری پیدا می کند و دلیل آن هم تنهایی، بحران های میانسالی و ترس از دست دادن و فقدان است.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

به گفته این روان‌شناس، عوامل بیرونی همچون احساس ناامنی، اضطراب، ترس و افسردگی می‌توانند اختلال شخصیت پارانویید را تقویت کنند:

«معمولا افرادی که در سنین پیری درگیر سوءظن‌های بیمارگونه می‌شوند از قبل زمینه این اختلال را داشته‌اند. ریشه این بیماری به کودکی فرد برمی‌گردد و در سنین جوانی تشدید می‌شود اما فرد ممکن است قادر باشد آن را کنترل کند یا کمتر در مورد بی‌اعتمادی و سوءظن‌هایش با دیگران وارد مکالمه شود. عدم ثبات و نابه‌سامانی در سنین پیری اما این قبیل آشفتگی‌ها را از عمیق‌ترین لایه‌های درونی فرد به سطح می‌راند و ما به اشتباه فکر کنیم یک مشکل غیرعادی رخ داده و یک بیماری ناگهانی، دامن شریک زندگی ما را گرفته است در حالی که چنین نیست.»

او تاکید می‌کند بیماری‌های دوران میانسالی همچون اختلالات غدد درون‌ریز یا تغییرات هورمونی و تلوناتی که به دوران یائسگی مردانه و زنانه مربوط است، ممکن است تفکر پارانوییدی را تقویت و برجسته کند.

«می‌لاد» در بندرعباس تولیدی پوشاک بچه‌گانه دارد. او یک مرد ۸۴ ساله است که تا همین اواخر زندگی آرام و بی‌حاشیه‌ای داشته، اما حالا به قید وثیقه آزاد شده و در انتظار حکم دادگاه تجدید نظر است. اتهام می‌لاد ضرب و شتم پدرش و هل دادن پیرمرد از پله‌های زیر زمین است.

می‌لاد به خانه امن می‌گوید هرگز به نیت آسیب زدن به پدرش او را هل نداده و در یک لحظه جنون و خشم آبی مرتکب چنین فعلی شده. او به شدت از کرده خود پشیمان است:

«ما شش خواهر و برادریم و هر روز ما را به یکی از مردان همسایه منتسب می‌کرد. آن‌قدر مادرم را به این و آن بسته بود و او را با این بهانه‌های واهی کتک می‌زد که گاهی آرزوی مرگش را می‌کردم؛ شاید مادرم چند صباحی در آرامش زندگی کند. با همه اینها هرگز به نیت و قصد قبلی به او آسیب ندم. او را دکتر بردم و خواهش کردم دارو بدهد تا روان‌پریشی و خشم‌های هیجانی‌اش را کنترل کنیم، اما دکتر گفت درمان قطعی برای بیماری پارانویا وجود ندارد و با توجه به بیماری فشار خون و بیماری قلبی، ممکن است دارو-درمانی برایش مضر باشد.»

می‌لاد در ادامه می‌گوید: «پدرم در جوانی حال و روز بهتری داشت. گاهی چیزی می‌گفت و رد می‌شد. اما از وقتی زمین‌گیر شد بی‌نهایت مادرم را آزار می‌داد. انگار از اینکه خودش زمین‌گیر شده ولی مادرم هنوز توانایی داشت، حرص می‌خورد. مادرم حتی جلوی ما هم جرات نمی‌کرد روسری‌اش را از سرش بردارد. سال‌ها بود آرایشگاه نمی‌رفت. از ترس تهمت‌های پدرم لباسش را عوض نمی‌کرد. با کسی مراوده نمی‌کرد. هر چه قدر هم با مهربانی رفتار می‌کردیم، توضیح می‌دادیم یا از کنار حرف‌هایش به شوخی می‌گذشتیم او با لجبازی بیشتر و رفتار خصمانه جواب می‌داد. من در طبقه دوم خانه پدرم زندگی می‌کنم و فریزر را به خاطر کمی جا در زیرزمین جا داده‌ایم. داشتم می‌رفتم از فریزر چیزی بردارم که وسط پله‌ها یک برگه داد دستم و گفت که رفته شکایت کرده از دادگاه که ما بچه‌های او نیستیم و درخواست کرده که آزمایش دی.ان.ای بگیرند. یک لحظه به شدت عصبانی شدم. نمی‌خواستم او را ببندازم فقط از سر هیجان و خشم زیاد آرام هلش دادم که تعادلش را از دست داد و از پله سقوط کرد و کارش به بیمارستان کشید.»

راضیه دهدشتی، روان‌شناس بالینی اما می‌گوید اختلال شخصیت پارانویید الزاما مختص مردان نیست اما درصد کمتری از زنان با این اختلال مواجه هستند:

«علت اینکه این مشکل دامن مردان را بیش از زنان می‌گیرد به لحاظ علمی ناروشن است اما ما زنان میانسال پارانویید هم داریم. مراجعی داشتم که از دست رفتارهای زنش به ستوه آمده بود. تلفنش را گرفته بود، کارت‌های بانکش را گرفته بود و همه مدارک شناسایی‌اش را همین‌طور و مرد عملا هیچ راه ارتباطی به دنیای بیرون نداشت. قدغن کرده بود که از حساب مشترکشان بدون اجازه او پولی برداشت کند و کافی بود که پیرمرد یک لباس مرتب بپوشد و بخواد برود توی پارک کنار دوستان بازنشسته‌اش بنشیند. زن هم شال و کلاه می‌کرد و می‌گفت من هم می‌آیم. لابد با یک دختر جوان قرار و مدار ازدواج گذاشته‌ای. قرار شد من با همسر بیمارش صحبت کنم تا میزان و عمق مشکل را ببینم، اما وقتی به نرمی برایش توضیح دادم که شوهرش او را دوست دارد و تصوراتش درست نیست با عصبانیت بلند شد و گفت لابد بین ما رابطه مگویی وجود دارد و به همین دلیل است که من از مرد دفاع می‌کنم. من همان جا یاد دروس دانشگاهی افتادم. این که تاکید می‌کردند هرگز در برابر یک فرد مبتلا به سوءظن در مقام دفاع فرد مقابل برنیایید چون مشکل را جدی‌تر می‌کنید و بعد از آن بود که هرگز آن اشتباه را تکرار نکردم.»

به گفته این روان‌شناس «توهم خیانت، مسموم کردن، طرد یا ترک کردن، تنها شدن یا از تنهایی و ناتوانی مردن، همداستانی با یک مرد یا زن غریبه، ازدواج مجدد و حتی شنیدن صداهای غیر واقعی و به تصویر کشیدن اتفاقاتی که ناشی از توهم هستند، می‌تواند بخشی از دنیای

افراد سالخورده را به جهنم مبدل کند.»